



# ବୁଦ୍ଧିମତ୍ତା

سال پنجم  
شماره ۲۵۶، پنجشنبه  
۱۳۸۶ مهرماه ۴۶  
تهران ۳۰۰



# (روزی)

مجله‌ی خردسالان ایران

به نام فداوند بفشنده‌ی همراهان

صاحب امتیاز: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام (ره)

۱۳

سه برادر



۱۸

دندان‌های تیز



۲۰

قصه‌ی حیوانات



۲۲

پدر من...



۲۴

کاردستی



۲۵

فرم اشتراک



۲۷

ترانه‌های زندگی



با من بیا

۳



سنگی که راه می‌رفت



نقاشی

۷



فرشته‌ها

۱۰



یه وقت می‌شه پرنده



جدول

۱۱



بازی

• مدیر مستنول: مهدی ارگانی

• سردبیران: افسین اعلاه، مرجان کشاورزی آزاد

• تصویرگر: محمدحسین صلوانیان

• کرافیک و صفحه‌آرایی: مجتبی صلوانیان

• لیتوگرافی و چاپ: مؤسسه چاپ و نشر عروج

• امور مشترکین: محمدرضا مولازاده

• نشریه: تهران، خیابان انقلاب جهار راه کالج، شماره ۹۶۲ نشر عروج

• تلفن: ۰۲۹۷-۶۶۷ و ۰۲۹۲-۶۶۷ دفتر: ۰۲۹۷-۲۲۲۱۱

### پدر و مادر عزیز، مربي گرامي



این مجموعه ویژه‌ی خردسالان طراحی شده است. علاوه بر جنبه‌های آموزشی، تاریخی و سرگرمی، افزایش مهارت‌های عملی خردسالان از اهداف اصلی آن است. بریدن، جدا کردن، رنگ آمیزی، حتی خط خطي کردن و هر گونه فعالیت پیش‌بینی نشده از طرف کودک، می‌تواند به ایجاد ارتباط، اعتماد به نفس، شادی و رشد خلاقیت او کمک کند. او را در شیوه استفاده از مجله آزاد بگذاریم. تنها به عنوان پیشنهاد و راهنمایی در بعضی از صفحات مجله توضیحات کوتاهی درج شده است.

# باین بیا...



دوست من سلام.

من بوفالو هستم.

ما بوفالوها، در گله‌های بزرگ و با هم زندگی می‌کنیم. اگر زمانی، یک گرگ به گله حمله کند، بوفالوهای بزرگ‌تر، دور تا دور بچه‌ها می‌ایستند و از کوچک‌ترها مراقبت می‌کنند. آن‌ها با شاخ‌های بزرگ و قوی خود، گرگ را از گله دور می‌کنند.

امروز من پیش تو هستم و می‌خواهم همراه تو مجله‌ی دوست خردسالان را ورق بزنم.

پس با من بیا ...





# سَنْكِ لَهْ رَاهِ هِرُور

مرجان کشاورزی آزاد

یکی بود، یکی نبود.

یک روز وقتی که همه در مزرعه مشغول کار بودند، صدای جیک و جیغ جو جو همه جا پیچید. جو جو فریاد می زد و می گفت: «من سنگی را دیدم که راه می رفت!» خبر خیلی زود در مزرعه پیچید.

اردک به الاغ گفت: «جو جو سنگی را دیده که راه می رقت!» الاغ به موشی گفت موشی هم به گوسفند گفت: «می دانی سنگ هاراه می روند؟» گوسفند به خروس گفت: «خبرداری یک سنگ پذرگ با پاها یش به طرف مزرعه می آید!» خروس پیش گاو رفت و گفت: «پاید یک فکری پکنیم. اگر یک سنگ پذرگ پیاید و همهی ما را زیر پاله کنند، چه کنیم؟!»

گاو کمی فکر کرد و گفت: «چه کسی این سنگ را دیده؟» خروس گفت: «گوسفند!» گوسفند گفت: «موشی!» موشی گفت: «الاغ!» الاغ گفت: «من ندیدم، اردک به من گفت که جو جو آن را دیده است.»



خروس پیش جوجو رفت. بقیه هم همراه او رفتند. خروس به جوجو گفت: «سنگی که دیدی پا دارد، کجاست؟»

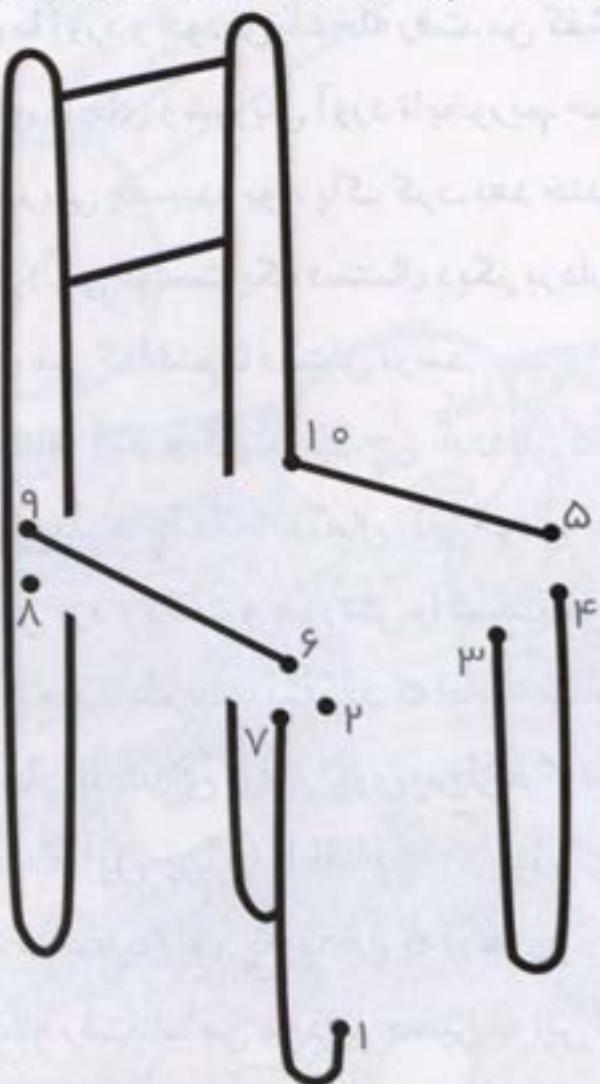
جوجو گفت: «دارد په ما نزدیک می‌شود، درست پشت سر شماست!» خروس پشت سرش رانگاه کرد و دید یک لاکپشت کوچولو، آرام آرام به آن‌ها نزدیک می‌شد. با دیدن لاکپشت، همه زندن زیر خنده.

همه به جز جوجو که هنوز از ترس می‌لرزید.



# نقاشی

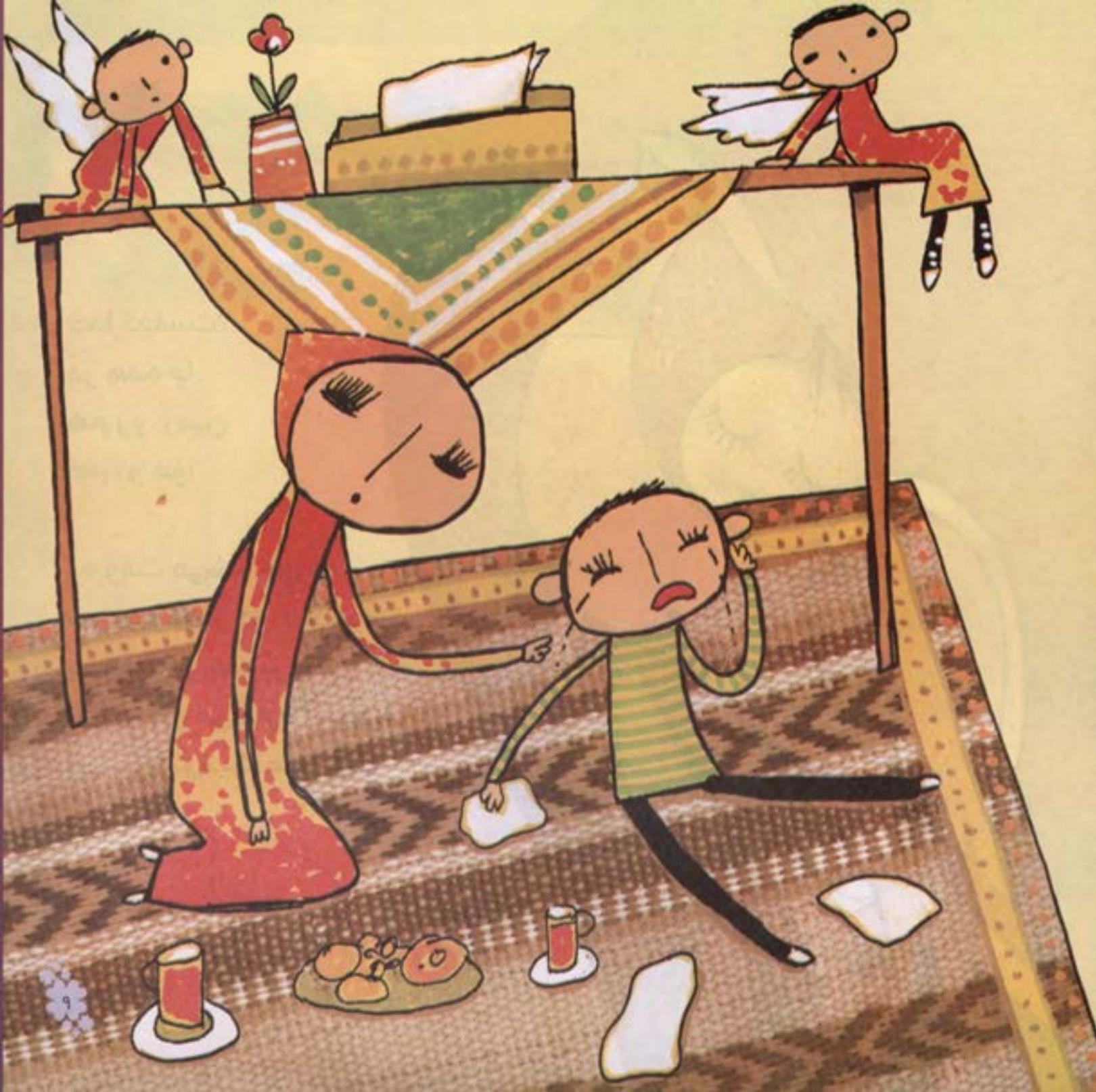
دایره‌های سیاه ۱ تا ۱۰ را به هم وصل کن تا شکل کامل شود. آن را رنگ کن.



# خوبی‌خواه

دایی عباس، حسین را به خانه‌ی ما آورد و خودش با عجله رفت. من کفش‌های حسین را در آوردم و او را توی اتاق آوردم. مادر برای ما چای و شیرینی آورد تا بخوریم. حسین یک دستمال کاغذی برداشت و دوردهانش را که شیرینی چسبیده بود، پاک کرد. بعد خندید و یکی دیگر برداشت و با آن بازهم دهانش را پاک کرد. می‌خواست یک دستمال دیگر بردارد که من جعبه‌ی دستمال کاغذی را برداشتم و آن را بالای میز گذاشتم تا دستتش نرسد.

حسین زد زیر گریه. مادر به اتاق آمد و گفت: «پاز چی شده‌است؟» گفتم: «حسین می‌خواهد با دستمال کاغذی‌ها بازی کند. ببینید چند تا دستمال را پی‌خودی خراب کرده.» مادرم حسین را بغل گرفت و او را به دستشویی برد و دست و صورتش را شست. من گفتم: «حسین پاید یاد پیکید اصراف کردن کار خوبی نیست. مگر شما نگفته‌ید که امام همیشه می‌گفتند از هر چیز په اندازه و درست استقاده کنید حتی اندازه‌ای آب در لیوان پریزید که می‌توانید بخورید.» مادرم گفت: «حسین خیلی کوچک است. این چیزها را فقط بچه‌های بزرگی مثل تو می‌دانند. پس پاید پارفتار خوب و پامهرپانی به حسین هم یاد پدھی که از هر چیز درست استقاده کند.» مادرم این را گفت و به آشپزخانه رفت. اما من می‌دانم حسین به این زودی‌ها این چیزها را یاد نمی‌گیرد. او فقط بلد است بی‌خودی گریه کند تا مادرم بیاید و او را بغل بگیرد.



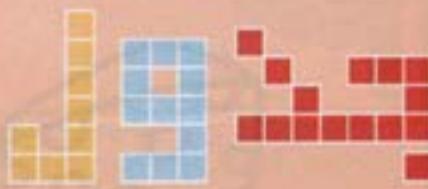
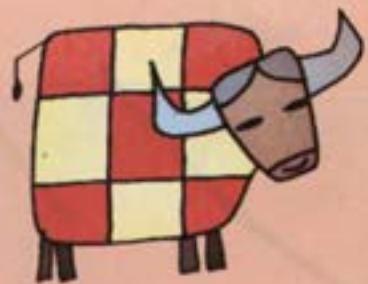
# لېوقىت مىشۇپىزەن

اسدالله شەھبازى

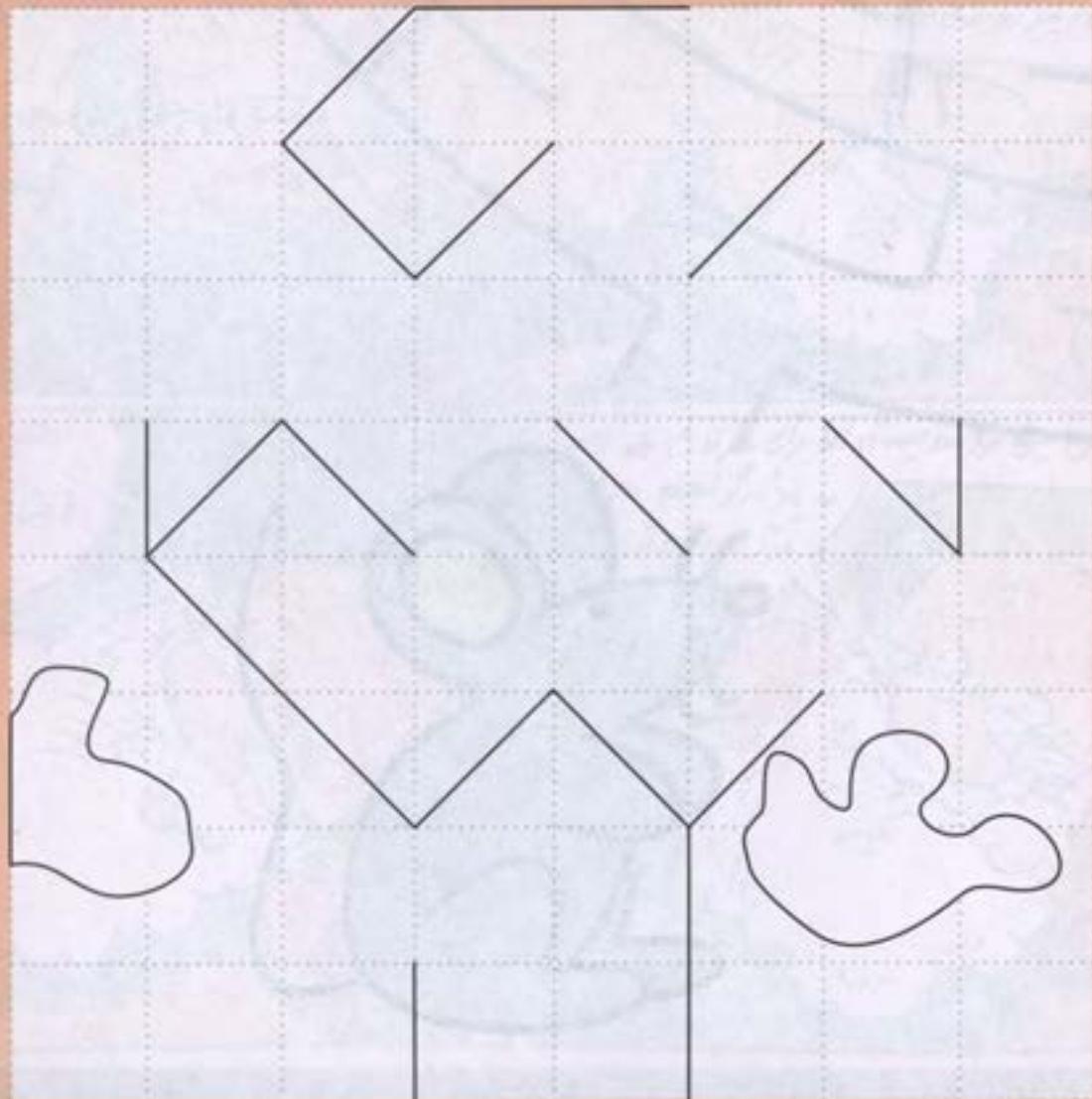
خدا كجاست?  
در همه جا  
هم رو زمین  
هم تو هوا

يە وقت مىشە جوونە  
سر مىزنه از دل تنگ دونە  
يە وقت مىشە پىرندە  
تو دل من مىسازە آشىيونە  
تىتىك، تىتىك مىخونە





جدول را کامل و رنگ کن.



# بازی

مدادت را بردار و به موش کوچولو کمک  
کن تا به پنیر برسد.



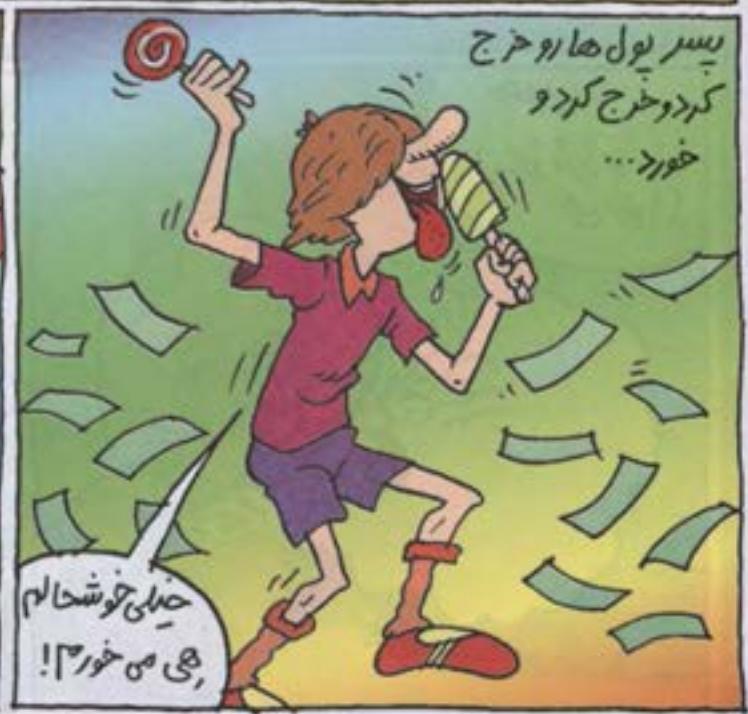
## سه برا در



حیدر



پسرهای ای آق بغل رفته و دیدند که پیر، یک حیند و قی پیر  
از پول برای برادر بزرگ گذاشته!







# اگر می خواهید خواهر یا برادر بزرگترتان به مجله های شما دست نزند اشتراک دوست نوجوانان را برایش بگیرید



قابل توجه مقاضیان خارج از کشور  
بهای یک شماره هفتگی دوست

خارج میانه(کشور های همچو) ۰۰۰۰ اربال  
اروپا، افریقا، آسیا ۱۰۰۰ اربال

امریکا، کانادا، استرالیا ۱۲۵۰ ریال

بستگان هر یک از افراد ساکن در خارج از کشور  
که در ایران سکونت دارند، می توانند مبلغ فوق را به  
حساب اعلام شده واریز و سپس نشانی فرد خارج از  
کشور را به امور مشترکان مجله دوست ارسال کنند.

بهای اشتراک تا پایان سال ۱۳۸۵ - هر ماه ۴

شماره - هر شماره ۲۷۵۰ ریال

مبلغ اشتراک را به حساب شماره ۵۲۵۳ بانک  
صادرات میدان انقلاب کد ۷۶

به نام موسسه تنظیم و نشر آثار امام (ره) واریز کنید  
(قابل پرداخت در کلیه شعب بانک صادرات در  
سراسر کشور)

فرم اشتراک را همراه با رسید بانکی به نشانی  
تهران، خیابان انقلاب، چهار راه حافظ، پلاک ۹۶۲  
امور مشترکان مجله دوست ارسال فرماید.

مشترکین محترم استان اصفهان می توانند مبلغ اشتراک خود را به شماره حساب ۱۰۰۴ ۱۱۸۷۵۰ ۱۰۰ قابل

پرداخت در کلیه شعب بانک ملی در ایران واریز کنند.

آدرس: اصفهان - خیابان شیخ بهایی - مقابل بیمارستان مهر گان - نمایندگی چاب و نشر عروج -

تلفن: ۰۳۱۱۲۳۶۴۵۷۷  
واحد اشتراک مجله دوست نوجوانان



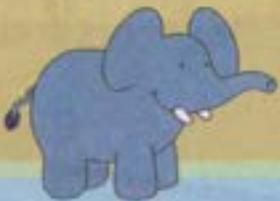
با پروردگار  
دانشگاه به کودکان از آموزش  
سخنگویی در همایش دانشگاه  
شکارا همراهی کرد



طوطی



همستر



فیل



زرافه

## دندان‌های تیز

یکی بود، یکی نبود. غیر از خداهیچ کس نبود.

یک روز  روی درخت بود که رادید و فریاد زد: «وای چه موش کوچولوی!»



 گفت: «پس چرا هستم.»  رفت توی سوراخ و گفت: «من موش نیستم. من



آرام سرش را بیرون آورد و گفت: «من خیلی کوچولو هستم برای ترسیدی و رفته توی سوراخ؟» 

همین هم از همه می‌ترسم.»

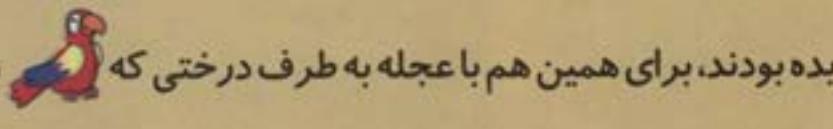
 به دور و بر نگاه کرد و  را دید که همراه فریاد زد:



آنها هیچ وقت زندگی می کنند.»  
جان ایا بین اینجا یک زندگی می کند. و



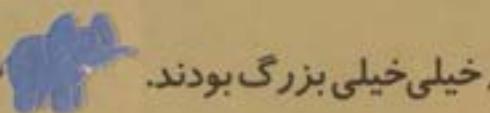
آنها هیچ وقت زندگی می کنند. برای همین هم باعجله به طرف درختی که روی آن نشسته ندیده بودند، برای همین هم باعجله به طرف درختی که روی آن نشسته بود رفتند.



«کجاست؟»  
گفت: «او مثل موش کوچک است و از همه می ترسد.»  
آرام از لانه بیرون آمد. اما از ترس گفت: «ترس ما دوست تو هستیم. بیاتا تو را بینیم.»



«گفت: «تو کوچولو هستی ولی دندان های می لرزید.»  
خیلی خیلی بزرگ بودند.



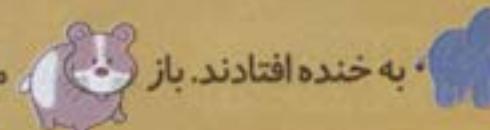
تیزی داری!»  
با تعجب از پرسید: «تو از کجا می دانی که دندان های تیز است؟»



«گفت: «از ریشه های درخت که جویده شده اند!»  
از این حرف می لرزید. امانه از ترس او از خنده می لرزیدا



«به خنده افتدند. باز می لرزید. امانه از ترس او از خنده می لرزیدا



# قصه پیشانی



۲ مورچه‌ها دست به کار شدند و برگ جمع کردند.



۱ یک روز، زنبور به مورچه‌ها خبر داد که یک مورچه‌خوار به طرف آن‌ها می‌آید.



۴ و لانه را حسابی پوشاندند.



۳ خرده‌ای چوب جمع کردند.



۶

بالاخره سرو کله‌ی مورچه‌خوار پیدا شد.  
اما هر چه گشت، مورچه‌ها را پیدا نکرد.



۷

بعد همه‌ی نوزادها را توی لانه و در یک  
جای امن و مطمئن پنهان کردند.



۸

چون مورچه‌ها،  
خوشحال و خندان  
توی لانه‌ی گرم و  
نرمشان پنهان شده  
بودند.

# پدرمن...



پدر من یک پیک موتوری است. وقتی کسی بخواهد نامه یا بسته‌ای را برای کس دیگری بفرستد، پدرم با موتور می‌رود و بسته یا نامه را می‌گیرد و به دست صاحب‌ش می‌رساند. پدرم هر وقت سوار موتور می‌شود کلاه ایمنی به سر می‌گذارد. او به مادرم قول داده که هیچ وقت تند نرود. بعضی وقت‌ها پدرم، سرزده به در خانه می‌آید.

وقتی من در را باز می‌کنم او می‌گوید: شما یک بوس پیش من دارید!

آن وقت مرا می‌بود و می‌رود! من و مادرم از این کار او آنقدر می‌خندیم که دلمان درد می‌گیرد.  
خدایا! همیشه مراقب پدرم باش.





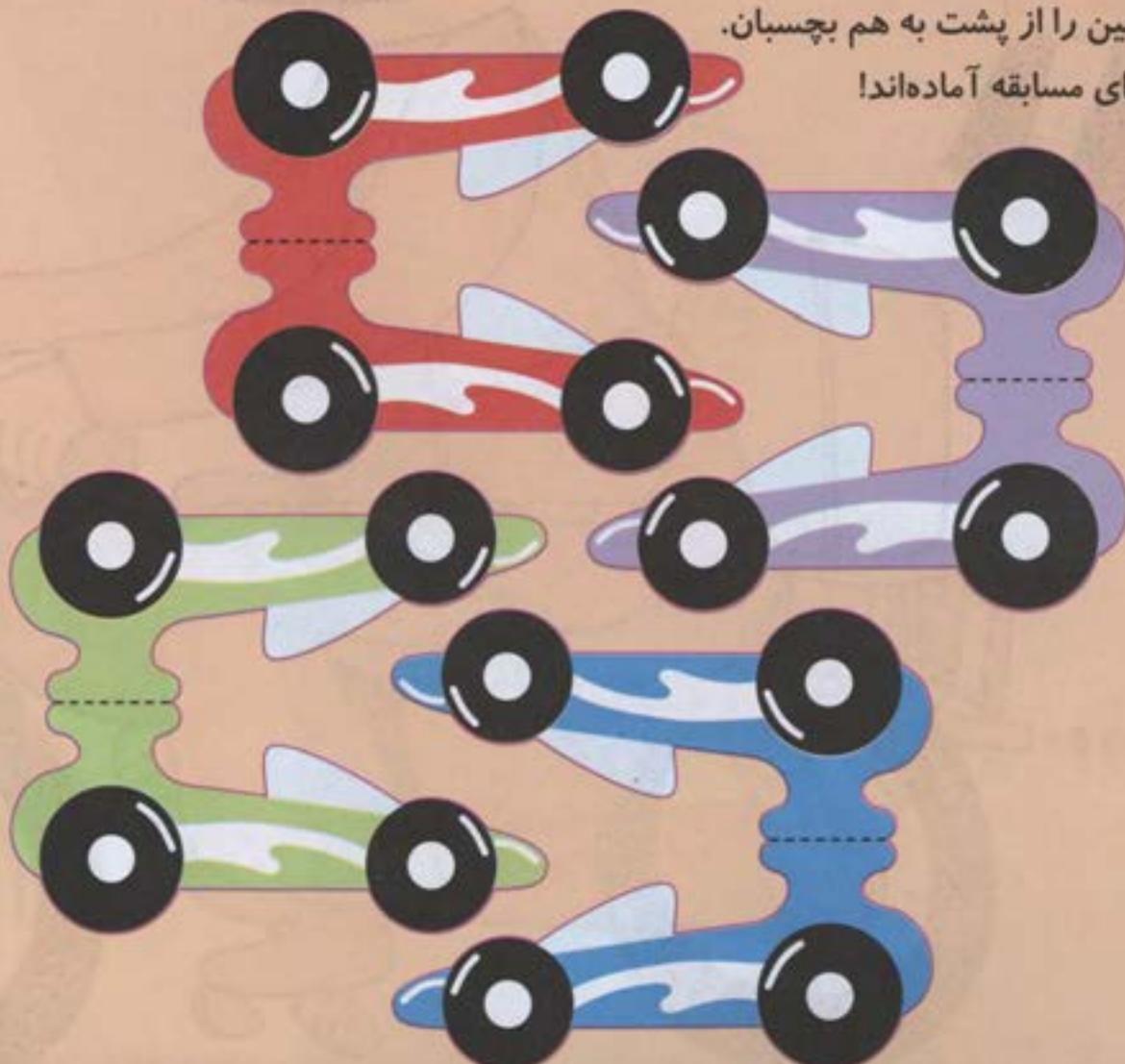
# جیکسندی

شکل‌ها را از روی خط (بنفس) قیچی کنید.

آن‌ها را از نقطه چین تا بزن.

قسمت جلوی هر ماشین را از پشت به هم بچسبان.

حالا ماشین‌های تو برای مسابقه آماده‌اند!





# خردسالان

# کودک

بهای اشتراک تا پایان سال ۱۳۸۶

هرماه چهار شماره، هر شماره ۳۲۵۰ ریال

مبلغ اشتراک را به حساب جاري شماره‌ی ۵۲۵۲ بانک صادرات شعبه‌ی انقلاب کد ۷۶  
به نام مؤسسه تنظيم و نشر آثار امام (ره) واريز کنید.

(قابل پرداخت در کلیه‌ی شعب بانک صادرات در سراسر کشور)

فرم اشتراک را همراه با رسید بانکی به نشانی: تهران، خیابان انقلاب اسلامی، چهارراه کالج.  
فروشگاه مؤسسه تنظيم و نشر آثار امام (ره) شماره ۹۶۲ امور مشترکان مجله دوست خردسالان ارسال فرمایید.  
مشترکین محترم استان اصفهان می‌توانند مبلغ اشتراک خود را به شماره حساب ۰۱۰۱۱۸۷۵۰۱۰۰۴  
قابل پرداخت در کلیه شعب بانک ملی در ایران واريز فرمایند.  
آدرس، اصفهان، خیابان شیخ بهایی، مقابل بیمارستان مهرگان، نمایندگی چاب و نشر عروج تلفن: ۰۳۶۴۵۷۷

نظرات و پیشنهادات خود را در ارتباط با اشتراک و نحوه ارسال مجلات با شماره تلفن ۰۲۱(۰۰۷۰-۰۸۳۳) درمیان بگذارید

## فرم اشتراک

نام:

نام خانوادگی:

تاریخ تولد:

نشانی:

کد پستی:

تلفن:

شروع اشتراک از شماره: تا شماره:

امضا:



ن

شانی فرستنده:



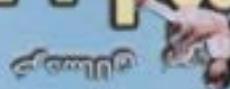
جای تمبر

لشرونج

نشانی گیرنده:

تهران - خیابان انقلاب اسلامی، چهار راه کالج، فروشگاه مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام (ره)  
شماره ۹۶۲ امور مشترکان مجله هفتگی دوست خردسالان

لشرونج



# ترانه‌های زندگی

مصطفی رحماندوست



ها پوچی، پوچی

نوبرش رو آورده

چاییده بابا! حسابی سرما خورده

با این که خیلی سرده

لباس گرم تنش نیست

هیج چی رو پیرهنش نیست

حالش رونپرس، خرابه

دماغو بیبن، انگاری جوی آبه

کفگیر و دیگ، ملاقه

دواش یه سوپ داغه!

